

مهمترین فیلم‌هایی که نیویورک را ویران کردند

شهر دوست‌داشتنی قصه‌ها در ویرانی کامل!

بولاد امین



یک «متروپولیس» بشناسند، اما امپایر استیت را در وسط خیابان‌های شهرش شگوش کاشتند، تا همگان این متروپولیس را همان نیویورک بدانند. در واقع خیلی‌ها کار ریچارد دان را ششبه کشیدند و پول بر یک قبل (فانتاسی) و فرشته نامیدن آن دانستند. خرابی‌های فیلم هم یکی یکی همه را یاد یک چیز می‌انداخت و آن هم چیزی جز نیویورک نبود که در یکی از مشهورترین صحنه‌های میدان تایمز را هم با خاک یکسان کرد.

کیو (۱۹۸۲)

در نیویورک یک شوخی قدیمی وجود دارد با این مضمون که اگر بخواهید توریست‌ها را در این شهر بشناسید، کسانی را که سرتاش رو به آسمان است و به آسمان‌خراش‌ها خیره شده، به نظر خواهید داشت. خود نیویورکی‌ها را نیازی به خیره شدن به آسمان‌خراش‌هایشان ندارند و این مضمون اصلی آگهی بوده که یک موجود غول‌پیکر در بالای امپایر استیت ایستاده و کسی متوجهش نیست، مادام که به زمین می‌آید و او را می‌خورد و تازه این زمانی است که مردم متوجه این موجود غول‌پیکر می‌شوند. فیلم که با جلوه‌های ویژه سال ۱۹۸۲ ساخته شده، بیشتر روی رازهای پنهان و تکیه کرده، ولی حتی حالا هم فکر کردن به ساختمان‌های بلندی که آشنایه یک هیولای آدم‌خوار است، به خوبی خود بلداندهند و ازآودهنده است...

جنگجویان (۱۹۷۸)

همیشه همه ویرانی‌های نیویورک ویرانی‌های ظاهری و سطحی بوده است. در فیلم جنگجویان، این شهر جذبات از پرک بودن می‌شود و فرو می‌ریزد. در این فیلم نیویورکی‌های خوب، سخت‌کوش و پاک که قلب و روح این شهر هستند، مردم تعقیب گروهی قرار گرفته و از دور خارج می‌شوند و جاسای آنها را گروه‌های جانیات‌کار فوق خشن می‌گیرد. این موجودات-انسان‌های ماسک‌دلقک‌زده، کنترل تمام چیزها را در دست گرفته و افراد معمولی و عادی دیگر چندان در این شهر به چشم نمی‌خورند و این می‌تواند پایان کار نیویورک را رقم بزند...

فرار از نیویورک (۱۹۸۱)

در این تریلر جان کارپز آمر جسم و جنایت چنان در این شهر بالا می‌رود که دولت آمریکا تصمیم می‌گیرد برای جلوگیری از انتشار این مورد غریب‌قلب کنترل، دور شهر را دوری‌رکنشده و نیویورک را و یک شکل زندانی غول‌پیکر می‌آورند. از آن جا که سناریوی این فیلم نگاه‌مهربانی به نیویورک نداشت، فیلمبردار در جای دیگری انجام شد، اما متأسفانه لوکیشن‌های آن شهر (منتل لوئیس شرقی) هم نگاه چندان مهربانی به این فیلم نشان ندادند و همه چیز هم به ریخت. در فیلم یک لوکیشن شناخته شده نیویورکی هم به چشم نمی‌خورد و آن قدر همه چیز کوچک و قهقرا و خراب‌تر از بزرگان شده، که حتی یک گرا هم نمی‌تواند مجاب کند که این شهر به یک زندان بزرگ تبدیل شده است- و از آن سکه-جان کار پز تمام صحنه‌های مربوط به فرار از نیویورک در شهر غمگین ایلیونیز فیلمبردار کرده است، همه چیز خوشتر را به رخ می‌کشد و نشان می‌دهد که فیلم را به شکست می‌کشاند.

آزمائش (۱۹۸۸)

ماکیل بی ممکن است عنوان ویرانگر ساختمان‌های شناخته

ازیک آلت نیویورک تاکنون در سینما بارها و بارها ویرانی کامل رسیده است، که یکی از آخرین نمونه‌هایش «آگاهی» بازی نیکیلا کیج است که این شهر را دچار یک ویرانی کامل کرد. نیویورک که با هر قد و معیاری یکی از مهم‌ترین و جذاب‌ترین شهرهای دنیا بوده- و هست- همواره این موسم و ایام فیلسوفان ایجاد کرده که باورثی این شهر عمق تأثیر فاجعه و رانشان دهند (و طبعاً نیز زیر این که در واقعیت هم فاجعه‌های دوقطری در این شهر رخ داده تا تلقین واقعیت و سینما را بهتر ببینیم...

مطلبی که در پی می‌آید، نگاهی تازه به مهم‌ترین فیلم‌هایی که در آنها شهر نیویورک ویران شده. شهری که مهم‌ترین هدف فاجعه در تاریخ سینما بوده و حتی پس از فاجعه واقعی ۹-۱۱ سالی پیش، هم فیلسوفان و موسم و ویرانی این شهر را درها نکرده‌اند...

روز استقلال (۱۹۹۱)

رولداند امریش که به طرز سریالی تمام نیویورک را در فیلم‌هایی با خاک یکسان کرده، در این فیلم، به رغم چند ایراد فراقیالیسی (ساختمان امپایر استیت در یک خیابان شمالی- جنوبی قرار ندارد) فکر می‌توانست به هر شکل و حالت نگاهش و نظرش را در مورد این شهر بیابد کند. در واقع وقتی سفینه ویرانگر بیگانه‌ها عازم ایرو و آرت گرفت، طرح‌های صحنه درخشان گرینوود جانسون مانند یک تمام املا آتش گرفت و منهن هم این نکته را یاد گرفت که تمام توریست‌ها مثل هم نیستند و کسانی هم پیدا می‌شوند که تنها اشتیاق‌شان عکس گرفتن در میدان تایمز است!

روز پس از (۲۰۰۴)

بازم امریش، این بار تغییرات گریزناکی باعث شد نیویورک ابتدا در سیل غرق شده و سپس بخینانی کامل را تجربه کند. حالا این که چرا ایست‌های قطار گنجه‌های عظیم شده، جلا بیحت دارد (و ما بیشترین دلیل را جلوه‌های ویژه صمیمی فیلم می‌دانیم)، ولی احتمالاً آمریکایی‌ها و به خصوص نیویورکی‌ها ترجیح می‌دهند مثل همیشه پس از یک طوفان سخت، یک لایه غبار روی شهرشان بنشیند، نه این که چنین عواقبی در انتظار شهر بی‌بیشانش باشد.

گودزیلا (۱۹۵۸)

باشته آقای امریش، ما منظورمان از توجیه شده، شاید دانستن نیویورک است. در نیویورک و نیویورک نباشد! خبم، این شهر خود است. بار این فیلسوف آلمانی یک موجود غول‌پیکر در دو شهر رها می‌کند و او هم نمرودی نکرده و می‌تواند تمام- یا اغلب- ساختمان‌ها و مناظری را که در جای دنیا یادآور نیویورک است، با خاک یکسان می‌کند. ولی این پایان کار نیست. گودزیلا در پایان با کالیبا و سیسم‌های پل برکنین متوقف می‌شود و این می‌تواند یک شوخی ظریف با منتقدان هم باشد، که رفتن به نیویورک را با مرگ یکی می‌دانند و فیلم هم به حال این حرف را از جور مطرح می‌کند.

سوپرمن ۲ (۱۹۸۰)

وقتی تیم برتون گاتام سیتی را در پهن ساخت، سرمدی کردی این کار را جوری انجام دهه که این شهر یادآور هیچ شهر دیگری نباشد (این سبک‌ها نشان‌های میان آن با برلین پایتخت، ریچارد دان و با این که می‌خواستن تماشاگران شهرش را نه به عنوان یک شهر خاص بلکه صرفاً به عنوان

نکته‌ای به فیلم «مرد گرگ‌نما»

یک آدم چگونه گرگ می‌شود؟!

علیرضا پورصیاح

سر می‌گذارد و در دوروان دگرگوس کاپوسهای گرگ نمایی به سراغش می‌آید. با گذشت یکماه و نزدیکی به قرص ماه بعدی او در آستانه گرگ نما شدن قرار دارد، همه چیز پیاز لورنس مثل یک کافه سردرگم است و از طرفی میان خاطرات گذشته اش و فلن قادر و طن برترگش به پدر سیر می‌کند اما سرنوش پای او با ماجراهای تازه ای می‌شکند. پلر لورنس در دو سوم انتهای فیلم برای سپرسر توضیح می‌دهد که در سفری در کره‌های هندوکش یک کودک هراس‌انگیز بلدی او را گاز گرفته و او از آن پس تبدیل به یک هیولای بزرگ گرگ نما شده است و بعد از رجوع به جنگ هواد آدم مادر لورنس را به قتل رسانده است. او پس از اینکه به راز خوشش پی‌برد بوسیله سینک دستخاکر هندی‌اش هنگام تکمیل قرص ماه خود را عبور می‌کند، اما برای فرزند می‌گوید که با ورود عروس به خانواده تاب جدایی از برادر لورنس را نداشته و او را به قتل رسانده است. لورنس زمانی که به مرد گرگ‌نما بدل می‌شود شروع به قتل کشتار می‌کند و پدرش را و با مامورین استکانلدن یارد تحویل می‌دهد. وی را برای تحقیقات پزشکی به محلی می‌برند و بسیار شکنجه‌اش می‌کند. لورنس کوله باری از خشم را در خود می‌اندوزد اما به ناگاه در یک کنفرانس علمی خشم فرخورده لورنس -تاز- گرگ نما زبانه می‌کشد و شروع به کشتار می‌کند حالا دو دشمن شماره یک مرد است و استکانلدن یارد بر او برای انتقام از پدرش به خانه بازمی‌گردد و در این تریه پدرش را به قتل می‌رساند.....

♦♦♦

فیلم سرد گرگ نما کسی از بهترین تجربه‌های فانتزی اخیر در این دهه است. پیش از این آثار متفاوتی از هنرمندان بسیار زیاد در این ژانر ساخته شده بود در دهه نود که بی‌شک این ژانر بالا گرفته بود، یک آمریکایی گرگ نما در پاریس (قسمت اول) و یک آمریکایی گرگ نما در لندن و فیلم «گرگ» با هنرمندی کم نیکسون از تجربه‌های موفق دهه نود این آثار است. ضمن اینکه کارگردان لوپونیک در مجموعه‌های مصور مردان ایکس نیز طری یک تغییر هالیوودی در نسخه‌های سینمایی بدل به یک گرگ دوست‌داشتنی جهش یافته تغییر داده است.

تازه‌اش پی‌پذیریم اما همین گریم این آگاهی را در ذهن تماشاگر می‌افزاید که لورنس (دل تورو) در نهایت به یک مردگرگ نما بدل خواهد شد و این نکته را باید به تمام پیش‌آگاهی‌های فیلم افزود که عنصر تعلیق را کم مایه جلوه می‌دهد. لورنس در درونش همان هیولایی را حس می‌کند، حال این هیولا خون غریزی، کشتن و شک و تار لورنس را با مجبور به مکاشفه همدلت با خود در تو و اما این مکاشفه دوری بسیار سطحی است و در راستای جذب سوس دانسانی عقیم است و امتداد نمی‌یابد، دقیقاً به مثابه آنچه به صورت فانتزی در کاراکتر لورنس خود نمای می‌کند. او مدلا سردی که در قطار عیبی به او هدیه می‌دهد که سسر گرگی بر روی مشتی- عصا قرار دارد و این استعاره که می‌توانست معنایی عمیق ذهن تماشاگر افزایش می‌دهد و تمام فرآیند گریم سبب می‌شود تا بازیگر را با قالب و نقش‌های



بتین، سرد عینکوتی، دراکولا، جانسوده خون آشام، گرگ نماها، فلانرگن، یکگانه، اسطوره‌ها و غنای‌های تکراری سینمایی هالیوود به نایب و هزار جلدی که برای پرده‌های سینما تکرار می‌شوند و در واقع همان ماسک‌های هالیوودی دوباره برای سینما ظاهر می‌شوند، اما فیلم سرد گرگ‌نما یکی از بدیع‌ترین، پکرترین و کلاسیک‌ترین نوع روایتی است که تاکنون از گرگ نماها در سینما روایت شده است. حکایت این فیلم درباره هنریشه تازمی تمام لورنس (نیویورک تورو) است که نامرد باروشن سراسی او می‌شود که او دره در برداشتن بنجامین مغفود شده و برای پایتختن باید همره او به زادگاهش بلسک مورم بازگردد، لورنس این مسئله را نمی‌پذیرد، بهانه می‌آورد که با یک بنگانه تازی همکاری می‌کند و برای یک توری توری